**جلسه 14-126**

**سه‌شنبه - 25/07/۹6**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در طرق اثبات دخول وقت بود. طریق اول احراز دخول وقت به علم وجدانی بود. طریق دوم قیام بینه بر دخول وقت بود که احتمال عقلائی بدهیم مستند است به حس.

طریق سوم که مورد اختلاف هست اخبار ثقه است از دخول وقت. اخبار ثقه از دخول وقت آیا حجت هست یا حجت نیست صاحب عروه فرموده که فیه اشکالٌ. اما برخی قائل به حجیت خبر ثقه شده‌اند در موضوعات مطلقا مثل مرحوم آقای خوئی، مرحوم استاد، مرحوم آقای صدر. و ممکن هم هست برخی به بعض روایات خاصه در بحث دخول وقت استدلال کنند، بگویند خبر ثقه در خصوص دخول وقت حجت است.

اما حجیت خبر ثقه در موضوعات مطلقا استدلال کرده‌اند بر آن به برخی از ادله که دلیل اول سیره عقلائیه هست.

مرحوم آقای خوئی فرموده‌اند بناء عقلاء‌ بر اعتماد به خبر ثقه است و لو مفید وثوق و اطمینان نباشد. و اختصاص هم به احکام ندارد، ‌در موضوعات هم همین است. اگر مولی به عبدش بگوید که ان جائک زید فاکرمه، ‌ثقه‌ای بیاید بگوید که جاء زید ولی عبد مولی اکرام نکند، ‌نیاید پذیرایی کند از زید، زید هم مدتی بنشیند و بیرون برود، ‌مولی مؤاخذه می‌‌کند عبدش را، می‌‌گوید فلان آدم راستگو آمد به تو گفت که زید آمده، من هم گفته بودم ان جائک زید فاکرمه، چرا نیامدی اکرامش کنی؟ قبول نمی‌کند از این عبد که بگوید من گفتم شاید این آدم راستگو اشتباه کرده، چون چند روز پیش هم یک خبری به ما داد اشتباه بود، ‌گفتم شاید امروز هم اشتباه کرد، عقلاء نمی‌پذیرند این مطلب را.

بله، ایشان فرموده عقلاء در اغراض شخصیه تابع وصول به واقع هستند، دنبال وصول به واقع هستند. خبر ثقه را اگر اعتماد کنند به مقداری که آن‌ها را به واقع برساند و لذا اگر مهم هست برای‌شان آن واقع، ‌احتیاط می‌‌کنند، ‌عمل به خبر ثقه نمی‌کنند. اما در اغراض مولویه که مقام احتجاج هست، ‌احتجاج می‌‌کنند به خبر ثقه. همین عبد اگر مولی به او گفته است که ان جائک زید فاکرمه به این‌که به او چلوکباب بدهید، بعد این عبد به یک ثقه‌ای می‌‌گوید که برو یک چلوکباب بخر، بیاور، بگذار جلوی زید، ثقه هم بعد از این‌که رفت و برگشت گفت چلوکباب خریدم گذاشتم جلوی زید، حالا فرض کنید این عبد وثوق پیدا نکرد، ‌گفت شاید این ثقه اشتباه کرده، اعتماد بیجا کرده به آن رستوران، به جای چلوکباب به او فرض کنید که چلومرغ داده‌اند، ‌زید هم چلومرغ اصلا دوست ندارد مثلا، و لکن اگر بعدا هم کشف بشود که این ثقه اشتباه کرده بوده، ‌وقتی که خبر داده که من چلوکباب خریدم، گذاشتم جلوی زید، اشتباه کرده، این عبد به مولی می‌‌گوید من چه بکنم؟ خب شما موقع‌های دیگر می‌‌گفتی این آقا آدم ثقه‌ای است، خب حالا امروز این آدم ثقه آمد یک حرفی زد که به نفع ما بود که ما را راحت کرد از این‌که خودمان برویم برای خرید چلوکباب. در مقام احتجاج هم مولی بر عبد احتجاج می‌‌کند، هم عبد بر مولی احتجاج می‌‌کند.

این مدعای این بزرگان ‌که قائل هستند سیره عقلائیه بر حجیت خبر ثقه است و لو مفید وثوق نشود.

انصاف این است که ما همچون چیزی را احراز نکردیم در سیره عقلائیه. ما احراز نکردیم در سیره عقلائیه که در مقام احتجاج اگر وثوق نوعی پیدا نکنند، اعتماد بکنند به خبر ثقه یا به حتی قول خبره.

یک مثالی بزنم: یک عبدی مولی فرزندش را پیش او گذاشته و رفته سفر، پسر خود این عبد مریض می‌‌شود، می‌‌بردش دکتر، ‌دکتر اگر نسخه‌ای داد، پسر عبد اگر مریض شد، ‌رفت این عبد پسرش را برد پیش دکتر، دکتر نسخه‌ای داد، دکتر ثقه است، رفت این نسخه را از داروخانه گرفت، ‌داروخانه هم ثقه است، ‌اما احتمال عقلائی داد که یک اشتباهی رخ داده، ‌یا دکتر اشتباه کرده، ‌یا داروخانه‌ای اشتباه کرده و این داروی بیماری این پسر نیست و می‌‌تواند هم احتیاط بکند، با چند تا سؤال می‌‌تواند کشف بکند که دکترش اشتباه کرد یا نکرد، داروخانه‌ای اشتباه کرد یا نکرد، اگر پسر خودش باشد شما می‌‌گویید اغراض شخصیه است دیگه، می‌‌رود سؤال می‌‌کند، در اغراض شخصیه که مقام احتجاج نیست، پسر خودش است نمی‌خواهد پسر خودش داروی اشتباه بخورد، اینجا می‌‌گویید دنبال وثوق است، دنبال اطمینان است. اما پسر مولی اگر مریض بشود و همچون حادثه پیش بیاید، نه، ‌همین‌جوری و لو وثوق پیدا نکند، دارو را می‌‌گیرد و به پسر مولی می‌‌دهد‌، پسر خودش مریض می‌‌شود می‌‌بردش پیش دکتر، ‌دکتر دوا می‌‌دهد، ‌از داروخانه دوا را می‌‌گیرد، چون وثوق پیدا نکرد، یک آدمی ناآشنایی آنجا بود گفت من باور نمی‌کنم که داروی بیماری بچه تو این دارو باشد، این آسپرین که داری می‌‌دهی فکر نکنم داروی این بیماری باشد، یک آدم گمنام، ‌یک آدم مجهول، ‌همین‌جوری معلوم نیست، اما اینجا پسر خود عبد اگر باشد می‌‌گویید همین که شک کرد عبد می‌‌رود احتیاط می‌‌کند، اما پسر مولی نه، می‌‌گوید شک کرد که کردم، ‌دکتر ثقه است، داروخانه هم که ثقه است، ‌نسخه داده می‌‌دهم به پسر مولی بخورد، آن وقت پسر مولی مریضیش تشدید شد مولی می‌‌گوید بی انصاف پسر خودت بود این کار را می‌‌کردی؟ پسر خودت آن روز مریض شد و اطمینان پیدا نکردی به این‌که دارویش همین است که گرفتی، ‌رفتی از دکتر سؤال کردی، ‌مطمئن بشوی، ‌از داروخانه‌ای سؤال کردی مطمئن بشوی بعدا دارو را به فرزندت دادی، اما پسر من که امانت در دستش بود این‌جوری رفتار کردی، کی عقلاء در اغراض شخصیه‌شان، غرض‌شان وصول به واقع است اما در مقام احتجاج نه، تعبدا به خبر ثقه یا به قول طبیب ثقه عمل می‌‌کنند و لو ظن به خلاف داشته باشند، و لو وثوق پیدا نکنند.

[سؤال: ... جواب:] فرض کنید امور مهمه نیست. حالا این پسر مولی با خوردن این دارو یک ماهی در بستر بیماری می‌‌افتد، ‌احتمال مرگ نیست، ‌یک ماه می‌‌افتد در بستر بیماری بخاطر خوردن این قرص. ... ما انکار قطعی نمی‌کنیم ولی برای ما ثابت نیست که عقلاء در مقام احتجاج تعبدا به خبر ثقه عمل بکنند، ‌وثوق پیدا می‌‌کنند.

شما یک پولی می‌‌خواهی بدهی به طلبکار خودت، از یک آدمی که ثقه است می‌‌پرسی، آقا! منزل فلان آقا که زید که طلبکار شماست، ‌کجاست، او می‌‌گوید زنگ این طبقه همکف را بزن، شما اگر وثوق پیدا نکنی که چون می‌‌خواهی پول را تحویل بدهی اصلا ممکن است طلبکارت نیاید دم در، به خانواده‌اش تحویل بدهی، وثوق پیدا نکنی این کار را نمی‌کنی، تا وثوق پیدا نکنی پول را نمی‌دهی، صرف این‌که این مغازه‌دار آدم ثقه است ولی ممکن است اشتباه بکند کما این‌که زیاد پیش آمده که اشتباه می‌‌کنند، ‌انصافا تا وثوق پیدا نکنی هیچوقت این ده ملیون پول را نمی‌بری بدهی همین‌جوری زنگ را بزنی تحویل آن خانواده‌ای که در منزل هستند بدهی. شک هم داری که آیا این خانه همان طلبکار خودت است. می‌‌گویی به من چه، این مغازه‌دار آدم راستگویی است او این‌جوری گفته، ‌هیچوقت این‌جور نمی‌گویی، چون اغرض شخصیه‌ات است، بالاخره می‌‌خواهی خلاص بشوی از دین. اما اگر مولی این ده ملیون را به شما داده گفته برو به طلبکار من بده، وثوق پیدا نکنی این ده ملیون را تحویل این منزل می‌‌دهی، ‌بعد مولی نمی‌گوید چرا این‌جور فرق می‌‌گذاری بین کارهای خودت و کارهای من؟

[سؤال: ... جواب:] حالا بحث در حد حفظ جان ‌که امور مهمه است یک بحث است، نه، مال طبق آن عرف معهود جزء امور مهمه نیست. حالا جوک می‌‌گویند که این مال است جان‌ که نیست که همین‌جوری بدهم، ولی از نظر عرف عقلاء و شرع مال از امور مهمه نیست. ما نفهمیدیم که عقلاء اگر خبر ثقه مفید وثوق نباشد اطمینان بکنند به خبر ثقه.

بله در مقام احتجاج نیست بگوییم وثوق نوعی کافی است. همین که نوع مردم وثوق پیدا می‌‌کنند و لو من آدمی هستم که دیرباور هستم، اینجا احتجاج می‌‌کنند به مولی، می‌‌گویم من دیرباور هستم نوع مردم وثوق پیدا می‌‌کنند، به هر کسی می‌‌دادی این پول را می‌‌آمد از این مغازه‌دار سؤال می‌‌کرد وثوق پیدا می‌‌کرد وقتی که می‌‌گفت این آقا طلبکار است.

[سؤال: ... جواب:] بعید نمی‌دانیم در مواردی که خبر ثقه مفید وثوق نوعی باشد، با او احتجاج می‌‌کنند، چون احتجاج باید به یک امر منضبطی باشد. منضبط بین موالی و عبید و بین مردم این است که خبر مفید وثوق نوعی باشد، ‌نوع مردم از این خبر وثوق پیدا می‌‌کنند. اما خبری است که نوع مردم وثوق پیدا نمی‌کنند، یک مغازه‌دار گفته که این آقا که اسمش را می‌‌گویی، ‌علی کذا، تازگی آمده اینجا می‌‌نشیند، ولی یک بچه کوچکی رد می‌‌شد به شما گفت که حاج آقا! معلوم نیست، ‌شاید این اشتباه کرد، همین، این‌که ثقه نیست، این بچه کوچک است، اصلا نمی‌شناسیدش هم، ثقه نیست و این هم که نگفت قطعا اشتباه کرد، تشکیک کرد، خب اینجا که وثوق نوعی سلب می‌‌شود، عقلاء‌ احتجاج می‌‌کنند به این خبر ثقه؟ این برای ما ثابت نیست.

[سؤال: ... جواب:] خبر ثقه معمولا وثوق می‌‌آورد برای نوع، اما حرف این است که شما می‌‌گویید خبر الثقة حجة و لو ظن نوعی به خلاف آن پیدا کنیم. حالا آقای صدر یک مقدار تخفیف داده گفته نه، اگر ظن نوعی به خطا ثقه پیدا کنیم، این خبر ثقه حجت نیست. ولی مرحوم آقای خوئی و استاد می‌‌فرمودند نه، ظن نوعی به خلاف هم پیدا کنیم خبر ثقه حجت است در سیره عقلائیه. ما نمی‌فهمیم این‌ها را. بر عکس می‌‌گوییم تا وثوق نوعی پیدا نشود ثابت نیست حجیت خبر ثقه در سیره عقلاء.

[سؤال: ... جواب:] عرض می‌‌کنم، آقا اشکال کردند جواب دادم. در مقام احتجاج بعید نیست که معیار نوع باشد. چون منضبط نیست شخص. چون می‌‌گویم من آدم دیرباور هستم، من در زندگی شخصی‌ام مِن و مِن می‌‌کنم، ‌شما چه کار به من دارید. نوع مردم وثوق پیدا می‌‌کنند. این مقدار را ما بعید نمی‌دانیم عقلاء اعتماد کنند به خبر ثقه مفید وثوق نوعی، حالا شما در این هم اشکال دارید بحث دیگری است. ... نقض ما این است که اگر شما از خبر ثقه وثوق نوعی پیدا نکنی احراز نمی‌شود کرد در سیره عقلائیه که عمل می‌‌کنند به خبر ثقه در مقام احتجاج بین موالی و عبید و بین حقوق مردم.

اشکال دوم این است که بر فرض خبر ثقه در سیره عقلائیه حجت باشد، آقا! ردع شده است حجیت خبر ثقه در موضوعات به روایات. روایات متعددی داریم که شرط کرده باید شاهدین عدلین شهادت بدهند.

یکی روایت مسعدة بن صدقة است: الاشیاء کلها علی هذا حتی یستبین غیر ذلک او تقوم به البینة. می‌‌گوید هر چیزی که شک داری حلال است یا حرام، ان‌شاءالله حلال است، ‌الاشیاء کلها علی هذا، ‌حلالٌ ظاهرا، حتی یستبین لک غیر ذلک، مگر روشن بشود که حرم است یا بینه بر حرام بودن آن قائم بشود. ظاهر بینه هم یعنی شهادت عدلین. خب اگر بناء بود خبر ثقه بر حرمت کافی بود تعبیر به حتی تقوم به البینة عرفا لغو بود. چون شهادت عدلین یعنی عدلین ثقتین، ‌عدلین ثقتین معنایش این است که یک شهادت ثقه کافی نیست.

این یک روایت است. روایات دیگر هم هست، در مورد نجاست است که روایت عبدالله بن سلیمان هست که می‌‌گوید: کل شیء لک حلال حتی یجیء شاهدان یشهدان ان فیه المیتة. و همین‌طور روایاتی که بعدا خواهیم خواند، روایات متعددی است در موارد خاصه فرموده که باید دو شاهد عادل شهادت بدهند، در موارد خاصه است البته این روایات دیگر.

در جواب از این رادعیت روایت مسعدة بن صدقة گفته شده که:

اولا: این روایت ضعیف السند است. چون مسعدة بن صدقة توثیق ندارد.

ثانیا: با یک خبر که نمی‌شود از بناء عقلاء ردع کرد، ‌باید رادع تناسب داشته باشد با مردوع. یک خبر که امام به مسعدة بن صدقة فرموده بخواهد تخطئه کند بناء عام عقلاء را بر عمل به خبر ثقه در موضوعات، این تناسب ندارد. شما ببینید در قیاس امام می‌‌خواست از قیاس ردع بکند چقدر احادیث در انکار قیاس از امام صادر شد تا جا بیفتد ردع. یکی به یک نفر می‌‌گویند او هم فردا یادش می‌‌رود، ‌یادش باشد چه تاثیر دارد، با یک گل که بهار نمی‌شود، باید اینقدر بگوید که به گوش مردم برسد. این‌جور گفتند. این هم اشکال دومی که کردند به رادعیت روایت مسعدة بن صدقة.

اشکال سوم که آقای خوئی کرده فرموده:‌ از کجا می‌‌گویید بینه یعنی شهادت عدلین؟ بینه یعنی ما یبین الواقع. لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکین حتی تأتیهم البینة. بینه یعنی شهادت عدلین؟! این را کی گفته؟ بینه یعنی ما یبین الواقع. خب این روایت مسعدة هم می‌‌گوید الاشیاء کلها علی هذا حتی یستبین لک غیر ذلک، ‌یعنی وجدانا، وجدانا حرمت ثابت بشود، أو تقوم به البینة، یا ما یقوم به الواقع بر او قائم بشود. ما یبین الواقع می‌‌تواند اقرار باشد می‌‌تواند خبر ثقه باشد. این هم اشکال سوم که آقای خوئی ذکر کردند.

به نظر ما هیچکدام از این اشکال‌ها وارد نیست.

اما اشکال ضعف سند روایت مسعدة بن صدقة جوابش این است که مسعدة بن صدقة ظاهرا ثقه است.

خود آقای خوئی هم بعدها می‌‌فرمود مسعدة بن صدقة ثقه است چون در تفسیر قمی وارد شده و رجال تفسیر قمی ثقات هستند چون در دیباجه تفسیر گفته است که آنچه که ثقات نقل کرده‌اند من در این کتاب می‌‌آورم. البته ما قبول نداریم، تفسیر قمی را می‌‌گوییم مشتمل است بر چند کتاب تفسیر و دیباجه هم معلوم نیست از خود علی بن ابراهیم قمی باشد، شخصی دیگری شاید دیباجه را نوشته چون بعد از این‌که این دیباجه تمام می‌‌شود تازه می‌‌گوید حدثنا ابوالفضل العباس قال حدثنا علی بن ابراهیم القمی. خود این کسی که حدثنا ابوالفضل العباس می‌‌گوید معلوم نیست کی هست، خود این ابوالفضل العباس غیر از آن ابوالفضل العباسی است که قربونش برویم، معلوم نیست کی هست. این دیباجه را شاید همین راوی متاخر نوشته که ما نمی‌دانیم اصلا کی هست.

ولی ما راجع به مسعدة بن صدقة این‌که می‌‌گوییم ثقه است برای این‌که در احکام شرعیه الزامیه اجلاء اصحاب از او نقل حدیث کردند، ‌در احکام الزامیه فقهیه. یک وقت احکام استحبابیه است، یک وقت تاریخ است، عقائد است که برای وصول علم نقل حدیث می‌‌کنند، او مهم نیست، اما احکام الزامیه فقیه اکثار کنند اجلاء روایتی را از شخصی، مثل حمیری که از اجلاء قمیین هست اکثار کرده روایت از مسعدة بن صدقة را. خب این ظاهرش این است که ثقه بوده از نظر او و الا کتابش را نمی‌آمد موهوم کند از نقل یک شخص ضعیف.

مرحوم بروجردی یک راه دیگر داشت من فقط اشاره می‌‌کنم. ایشان ادعا می‌‌کرد که مسعدة بن صدقة با مسعدة بن زیاد یکی است. مسعدة بن زیاد هم که قطعا توثیق دارد. بعضی از آقایان فضلاء‌ کتابی نوشتند فی اتحاد المساعد. گفتند چهار تا مسعدة داریم، مسعدة بن زیاد، مسعدة بن یسع، مسعدة بن اسمع این‌ها یکی هستند.

که شواهد بر یکی بودنش هست، ‌شواهد بر خلافش هم هست. و لذا جزم به این‌که مسعدة‌ بن زیاد با مسعدة‌ بن صدقة یکی هستند مشکل هست. تعابیری که راجع به هرکدام شده غیر از تعابیری است که راجع به دیگری شده، ‌به یکی گفتند بصری به دیگری جور دیگر گفتند.

پس به نظر ما سند روایت خوب است.

حالا اگر سند روایت ضعیف باشد ما یک سؤالی داریم: احتمال صدور این روایت را می‌‌دهید یا نمی‌دهید، سند ضعیف است، احتمال صدور این خبر ضعیف هست؟ با وجود این احتمال چه جور می‌‌خواهید احراز کنید امضاء‌ سیره عقلاء را بر خبر ثقه؟ خب یک خبری است شما می‌‌گویید ضعیف اما احتمال صدورش از امام هست. شما باید احراز کنید وجود سیره را و وجود یک خبر ضعیف که محتمل الصدور است مانع از احراز سیره می‌‌شود.

اما اشکال دوم که گفتید تناسب رادع و مردوع: ما نمی‌دانیم این رادع باید چقدر متعدد باشد، ‌چقدر قوی باشد تا شما قانع بشوید. بابا! یک رادعی است که مشهور به آن ملتزم شده‌اند، مشهور قائلند به عدم حجیت خبر ثقه در موضوعات. اصلا این تناسب رادع و مردوع برای این است که شما می‌‌گویید یک رادعی که به گوش مردم نمی‌رسد به چه درد می‌‌خورد، خب مشهور وقتی قائلند به عدم حجیت خبر ثقه در موضوعات یعنی به گوش مشهور رسیده دیگه. قیاس نکنید این را با قیاس. قیاس بدعت بود، ‌با بدعت باید مبارزه می‌‌شد تا جا نیفتد. داشت در شیعه نفوذ می‌‌کرد بدعت [قیاس]. امام به ابان فرموده انک اخذتنی بالقیاس. برای مبارزه با بدعت که داشت دین را مضمحل می‌‌کرد و لذا امام فرمود که اگر بخواهیم قیاس کنیم دین نابود می‌‌شود. و ان السنة اذا قیست محق الدین. معلوم است در رابطه با مبارزه با بدعتی به نام قیاس که دین را مضمحل می‌‌کرد، امام تکرار می‌‌کند ابطال قیاس را. اما بحث حجیت خبر ثقه در موضوعات که نوع خبر ثقه‌ها مفید وثوق نوعی است، ‌گاهی وثوق نوعی سلب می‌‌شود بخاطر شبهات، این‌طور نیست که این بشود یک بدعت راسخه‌ای که دین را از بین ببرد و امام هم با این حدیث بیان کرد و این حدیث به گوش شیعه رسیده و لذا فقهاء مشهور بین شام عدم حجیت خبر ثقه در موضوعات است.

[سؤال: ... جواب:] ما که می‌‌گوییم یک خبر کافی است در این مواردی که مشهور عمل کردند به مضمون این خبر. ... وجه قبلی اشکالی بود که می‌‌گفت خبر مسعده خبر ضعیف است ما گفتیم بر فرض خبر ضعیف، ‌احتمال عدم امضاء و احتمال ردع با این خبر که می‌‌دهید، رسیدیم به اشکال دوم که می‌‌گفتند حتی اگر خبر هم صحیح بود تناسب ندارد رادع و مردوع. ما می‌‌گوییم تناسب ندارد یعنی چه؟ می‌‌گویید یک خبر است، خب یک خبری است که عمل به المشهور. مشهور اشتباه کردند؟ خب مشهور عمل کردند شما می‌‌گویید در قیاس امام تکرار کرد ردع را، قیاس بدعتی بود که اساس دین را مضمحل می‌‌کرد.

من یک سؤالی از شما می‌‌کنم جواب بدهید! ما در برخی از روایات‌مان رادع از سیره عقلائیه است. مثلا سیره عقلائیه در خیار رؤیت بر این نیست که قائل به خیار رؤیت بشوند، ‌این خیار رؤیتی که در فقه است مطابق با سیره عقلائیه است که من رفتم یک چیزی را قبلا دیدم اما یک باغی را چند سال پیش رفتیم یک روز ناهار خوردیم، ‌بعد آمدم از بایع می‌‌خرم، بعد که خریدم می‌‌بینم گوشه باغ درخت هایش کم است، می‌آیم می‌‌گویم فسخت، صاحب باغ می‌‌گوید چرا؟‌ می‌‌گویم آخه من نود و نه درصد باغ را دیدم درختش زیاد است بعد آن یک درصد را ندیده بودم دیدم درخت هایش کم است، می‌‌گوید مگر این باغ‌مان معیوب است؟‌ می‌‌گوییم نه، معیوب نیست، ‌من دیدم این گوشه‌اش درخت‌هایش کم است، همه باغ‌ها همین‌جور است البته، بدتر از این باغ شما هم هست ولی مقتضای خیار رؤیت این است که من حق فسخ دارم در حالی که این خلاف سیره عقلاء‌ است. دلیلش هم یک روایت است، با یک روایت فقهاء ما فتوی دادند به خیار رؤیت. گفتند همین که من یک بخشی از این باغ را ندیدم، ‌تطابق نداشت آن بخش ندیده با آن بخش‌های دیده شده من حق فسخ دارم در حالی که نه شرطی کردیم با بایع نه چیزی، ‌خب این خلاف ارتکاز عقلاء است اما مفتی‌به است، ‌مستند به یک روایت هم هست.

[سؤال: ... جواب:] خلاف ارتکاز نیست؟ چه شرطی کردیم ما با بایع، مگر با بایع شرط کردیم همه جای این باغ پردرخت باشد؟ ... یک روایت دلیل شده بر این مطلب. شما در فقه با یک روایت دست از سیره عقلائیه بر می‌‌دارید آن وقت اینجا اشکال می‌‌کنید.

این را هم عرض کنم، این‌که می‌‌گویید تناسب بین رادع و مردوع با یک حدیث حفظ نمی‌شود، جواب اخیر ما این است که فقط یک حدیث نیست، روایت عبدالله بن سلیمان هست، یک سری روایات در موارد مختلفه هست که خواهیم خواند، این‌ها را کنار هم بگذارید، آن قضاوت کنید که تناسب دارد رادع با مردع یا نه. فقط حدیث مسعده را نخوانید بعد بگویید با یک حدیث نمی‌شود ردع کرد از سیره عقلائیه. روایت عبدلله بن سلیمان هست، ‌روایات دیگر هست که ان‌شاءالله می‌‌خوانم که به عنوان شاهدین عدلین مطرح شده.

[سؤال: ... جواب:] فعلا که شهرت هست اینجا بر عدم حجیت خبر ثقه در موضوعات.

اما اشکال سوم که آقای خوئی کردند که بینه کی می‌‌گوید به معنای شهادت عدلین است؟ ما یبین الواقع هست: آقا! امام صادق علیه السلام این روایت را فرموده، ‌زمان امام صادق اصلا بینه حقیقت متشرعیه شده بوده در شهادت عدلین. روایات متعدده‌ای داریم، حالا ما نوزده تا روایت را در جزوه آوردیم که اصلا ظاهر در این است که بینه یعنی شهادت عدلین:

اذا رأیتم الهلال فافطروا او شهد علیه بینة العدل من المسلمین.

دو: و لم تجئکم فیه بینة رؤیة فلاتصوموا.

سه: رجل کان له مال فأدانه بغیر بینة یقول الله عز و جل ألم آمرک بالشهادة. کسی که به کسی قرض داد بدون بینه، حالا فرض کنید آن بدهکار هم پولش را خورد، یقول الله عز و جل ألم آمرک بالشهادة، نقل به معنا می‌‌کنیم، ترجمه آزاد، خدا می‌‌گوید تقصیر خودت است، چشمت کذا، مگر من به تو نگفتم اذا تداینتم بدین فاکتبوه و لیکتب بینکم کاتب بالعدل، ألم آمرک بالشهادة؟

[سؤال: ... جواب:] عدل عدلین است دیگه. خود آیه می‌‌گوید عدلین.

چهار: اقرارها علی نفسها بمنزلة البینة.شما که می‌‌گویید آقای خوئی اقرار، ما یبین الواقع، اینجا دارد اقرارها بمنزلة البینة.

انما جعلت البینة فی النکاح من اجل المواریث، بینه در نکاح یعنی شهادت عدلین.

ان البینة بینة الرجل و لاتقبل بینة المرأة.

ان کان لها بینة فشهدت

 أرایت ان اقامت بینة الی کم تحتاج فقلت شاهدین.

ألک بینة أو برهان.

این‌ها همه روایت است که من خواندم. نوزده روایت هست. این‌ها ظاهر است در این‌که بینه به معنای شهادت عدلین آمده. و این نشان می‌‌دهد که بینه ظهور پیدا کرده بوده در شهادت معتبره.

اصلا این روایت می‌‌گوید حتی یستبین لک غیر ذلک او تقوم به البینة، فرق یستبین با تقوم به البینة عرفا چیه؟ اگر بینه ما یبین الواقع است، خب ما یبین الواقع ابرز مصادیقش علم وجدانی است. حالا خودبخود استبانه بشود یا من بروم دنبال تحقیق. آخه چه فرقی می‌‌کند؟ این‌ها فارق نیست عرفا بین یستبین یا تقوم به البینة.

به نظر ما اشکال سوم هم وارد نیست. رادعیت این روایت و بقیه روایات تام است.

تامل بفرمایید ان‌شاءالله تا روز شنبه.